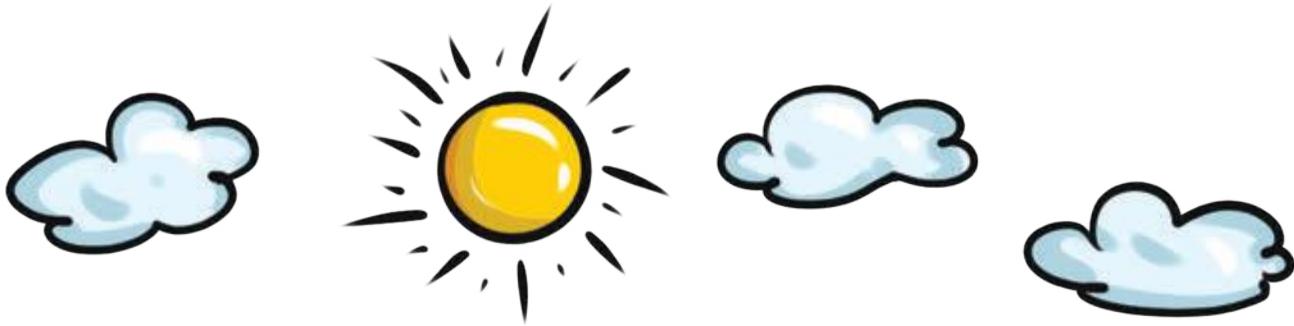




مؤلف: سعید بی‌نیاز





سخنی با اولیا و مریان

پس از چند سال از شروع طرح «خوانا» در آموزش و پرورش، شاهد بالنده شدن این طرح و پیشرفت کمی و کیفی آن در سراسر کشور هستیم.

ترکیب مهارت‌های زبانی با مهارت‌های زندگی در این طرح باعث شد انتشارات سرمشق نیز با سابقه‌ی طولانی در تولید محتوای مهارت‌های زبانی و پیشرو بودن در آموزش مهارت‌های زندگی، به تولید محتوا برای این طرح علاقه‌مند شود.

با پیشنهاد و راهنمایی دوستان در آموزش و پرورش، برای شروع به سراغ بسته‌های محتوای نوروز رفتیم تا ضمن آزمودن خود فضایی مناسب و جذاب برای دانش‌آموزان خلق کنیم.

امیدواریم این محتوا به اهداف طرح خوانا نزدیک باشد و توصیه‌های شما معلمان همیشه همراه، برای بهینه شدن این محصول در سال‌های آینده ما را راهنمایی کند.

از خانم دکتر پارسا بخاطر همراهی و راهنمایی در تولید این محصول قدردانی می‌کنیم.

انتشارات سرمشق





* بهارِ خواندنی *

میشون

چشمہ جوشد، آب می افتد به راه
سبز گردد، شاخصاران کهن
بار دیگر، چون بهاران می شود
سال نو مبارک

از زمین خشک، می روید گیاه
برگ نو آرد، درخت نارون
فصل پاییز و زمستان می رود



* بدون اینکه به سراغ کتاب فارسی بروید، ادامه‌ی شعر بالا را تا جایی که حفظ هستید بنویسید.

مسنون



کسری و دهقان

شاه انشیروان به موسم^۱ دی
رفت بیرون ز شهر بهر^۲ شکار
در سر راه دید مزرعه‌ای
که در آن بود مردم بسیار

اندر آن دشت پیرمردی دید
که گذشته است عمر او ز نود
دانه جوز^۳ در زمین می‌کاشت
که به فصل بهار سبز شود

گفت کسری^۴ به پیرمرد حریص
که چرا حرص می‌زنی چندین
پای‌های تو بر لب گور است
تو کنون جوز می‌کنی به زمین؟

جوز ده سال عمر می‌خواهد
که قوی گردد و به بار آید
تو که بعد از دو روز خواهی مرد
گردکان^۵ کشتن چه کار آید؟

مرد دهقان^۶ به شاه کسری گفت
مردم از کاشتن زیان نبرند
دگران کاشتند و ما خوردیم
ما بکاریم و دیگران بخورند

بخشی از یک چهار پاره از ملک‌الشعرای بهار

۱- هنگام، زمان

۲- به خاطر

۳- گردو

۴- عنوان پادشاهان ساسانی، اینجا منظور انشیروان است

۵- گردو

۶- کشاورز

پُخوان و چوَاب پُدَه!

دانش آموز عزیز!



قصه‌ی «کسری و دهقان» را بخوانید و به پرسش‌ها پاسخ بدهید.

منظور دهقان از «دیگران» در بیت آخر شعر چه کسانی هستند؟



به نظر شما ما نسبت به نسل‌های آینده چه مسئولیت‌هایی داریم؟ چه چیزهایی را باید برای آن‌ها هم حفظ کنیم؟



شعر «کسری و دهقان» را برای خانواده بخوانید. برداشت آن‌ها از قصه را بنویسید.





مسنون

قصه‌ی نوشتني

کشوری که هیچ چنگلی نداشت

دانش آموز عزیز!

وقت نوشتمن قصه است. این قصه‌ی ناتمام را ادامه بدهید.

پدر، به دفترش گفت: «به این بیابان نگاه کن! تمام این بیابان چنگل بود. ما پوب‌هایش را بریدیم و میز ساختیم. پوب‌هایش را بریدیم و صندلی ساختیم. پوب‌هایش را بریدیم و کاغذ ساختیم. حتی یک نواحی کوچک هم به جای درخت‌هایی که بریده بودیم نگاشتیم. هیچ وقت غلبه نمی‌کردیم، روزی چنگل تمام شود.»

دفتر گفت: «من رام نمی‌فواهد همین هر فرخ را به خرزندم بزنم. باید کاری کنیم.»

پدر گفت: «چه کاری؟»

